

سلسله جلسات

تصویرسازی از رخداد های صدر اسلام

باتکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

استاد اخوت و آقای رجبعلی

تابستان ۱۴۰۳

- ۳.....سلسله جلسات تصویرسازی از رخداد‌های صدر اسلام، فصل سوم
- ۳.....حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه هجدهم، ۹ مهر ۱۴۰۳
- ۳.....خلاصه مطالب جلسه گذشته
- ۱۰.....مقابله با عملیات روانی دشمنان جناب ایت‌الله در مقابله با دشمنان پیامبر و ادبیات اختصاصی ایشان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم

حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه هجدهم، ۹ مهر ۱۴۰۳

خلاصه مطالب جلسه گذشته

دقیقه‌ی ۱۰ تا ۱۰

فکر کنم که همه دنیا در بهت شهادت سید بزرگوار، سید حسن نصرالله فرورفت. و امیدواریم که این بهت تبدیل به انفجاری در عالم بشود. افرادی که در لبنان و غزه هستند به ویژه این دو مکان و یا همه کسانی که در سوریه هستند، در حال دفاع هستند ان شاءالله خداوند آنها را به سلامت بدارد. و رهبران جدید حزب الله خداوند عنایت کند، و با الهامات غیبی خود همراهی کند و امیدواریم که این جریان به ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف آن هم خیلی سریع و عاجل ختم بشود و همه نگرانی که مردم دنیا، مردم مؤمن دنیا تحمل می کنند. ان شاءالله به شادی بر علیه ایشان، تبدیل بشود.

من می خواستم، از وقت نهایت استفاده را بکنیم، آن مقدمات خود را از روی نوشته می خوانم که زمان مناسب تر و مبسوط تر باشد. برای فرمایشات و نکاتی که شما می فرمایید. این جلسه هجدهمین جلسه است، از فصل سوم جلسات تصویرسازی از صدر اسلام، ما در این جلسات مباحثی را با محوریت حیات شریف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دنبال کردیم، به دلایلی و دلالت هایی از خود امیرالمؤمنین علیه السلام، تمرکز عمده ی ما روی زندگی جناب ابوطالب علیه السلام، پدرشان متمرکز شد. در حقیقت ریشه وقایع در دوره ی امیرالمؤمنین علیه السلام را و حتی امروز را می توانیم در حیات شریف پدر بزرگوارشان و رخدادهای مربوط به آن دنبال کنیم. این محوریت به خاطر ساختار تربیتی شخص علی علیه السلام و پدر ایشان و پیوستگی که دارند و همین طور به دلیل زمان و بافت اجتماعی زندگی عرب است. تبارشناسی رخدادهایی که از این منظر مغفول بودند. علی رغم وجود دیوان معتبری که ما از اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام داریم هم به جهت سندیت تاریخی و هم دلایل مختلف، هیچ دیوانی در کتاب های تاریخی و متون این قدر این قدمت قوی نیست.

روی اشعار ابوطالب علیه السلام رفتیم و اشارات و لطایفی که در شعرهای ایشان را در این بررسی هفده هفته ای متوجه شدیم. استاد بی نظیر خنثی کردن توطئه های دشمن و تولیدکننده امنیت هستند، هم به واسطه نوع شخصیت ایشان و هم نوع بیان ایشان و هم روش های رفتاری و تدبیرهایی که مثل یک فرمانده، به سلک ملیک دنبال می کردند و داشتند به همین دلیل تلاش ما بر این است که ضمن دنبال کردن سیر گذشته جلسات خودمان یک نتیجه و خروجی متناسب با نیاز روزهم برسیم، ما در شرایط خاص جهادی، با شقی ترین دشمنان تاریخ روبرو هستیم. هم مایه مسرت است، هم

نیازمند تدبیری برای خنثی کردن توطئه‌ها ی او، برای به خاک مالیدن بینی او، بینی پر غرور او که این روزها بادی هم به انداخته و همین انشاءالله مایه هلاکت آنان بشود.

عملیات روانی که عنوان این جلسه قرار گرفت. معمولاً مقدمه مهم یک جنگ همه‌جانبه است، حتی در متن جنگ هم قرار می‌گیرد، جزء نتایج آن هم حتماً هست. سر و کار آن با روان و قلب جامعه حریف هست و روحیه حریف را و اراده حریف را هدف می‌گیرند. مهم‌ترین حربه آن ایجاد رعب و وحشت است، ایجاد گیجی و غفلت است، ایجاد اختلاف سلب کردن انسجام تو جامعه است و منسجم کردن عوامل آسیب رسان و دشمنان ریز و درشت و هر تهدیدی را در عملیات روانی جمع می‌کنند و به دشمن ارجاع می‌دهند.

ذهن روی آن دعایی که در مهج‌الدعوات رفت که از کلیدواژه‌های قرآنی استفاده کرده بود. یعنی اکثر کلیدواژه‌ها قرآنی بودند و انواع رعب و عملیات روانی را در آن دعا فهرست کرده بود، حالا خاطریم نیست یا پناه برده بود از این موارد سی و چند مورد، یا اینکه آن را برای ضربه زدن به دشمن طلب کرده بود، هر دوی آن می‌تواند باشد.

یعنی الان اگر ما کمی دقت کنیم، عملیات‌های روانی که دشمن دارد، ممکن است بعضی از اینها باشد و این که ما چه امکانی را داریم، تا اینکه عملیات روانی کنیم و هم در بازسازی رزمندگان به‌خاطر این ضایعه بزرگ و هم در ایجاد رعب و ترس در دل دشمن، ما امکانات تحصیل یافته زیادی داریم. در این دعا اسم آن هست. من فقط به خاطر وسعت آن، این را می‌گویم و إلا قصد و غرض ما از این جلسه، این دعا نیست. متن این دعا را در کتاب سند رسانه‌های، رسانای رحمت مورد استفاده قرار دادیم. یک کتاب دیگری هست، که آن جا هست. حالا، ما با یک سری کلیدواژه‌هایی روبرو هستیم، در عملیات روانی که اگر کسی هم راه خدا باشد به‌معنای حقیقی این کلید واژه‌ها علیه دشمن ما است و حتماً علیه او است. این کلیدواژه‌ها را من اگر بخوام سریع بخوانم، فقط تفصیل آن را ببینید، یعنی ما چند اسلحه داریم برای اینکه به‌صورت دشمن بزنیم. بعد هم به جناب ابوطالب علیه السلام و مباحث خودمان ربط بدهیم، می‌گویم.

یکی از کلیدواژه‌ها رجس است، استرس، «رَجَزٌ» با القای استرس و عدم انسجام درونی.

یکی دیگر عذاب است؛ «عَذَابٌ» با القای ناگواری کفر و نفاق و بیم مکدر شدن عیش.

«غَضَائِبٌ» بیم اینکه پیمان‌ها زیاد روی در کارهای ناحق شان سرریز کرده است.

«لَعَائِنٌ» القای دوری از رحمت الهی و محروم شدن از حیات حقیقی.

مخازی «مَخَازِي» القای دچار شدن به گرفتاری و دستگیر شدن و محاکمه.

«دَمَارٌ» القای اینکه یک شبه جریانشان هرگز ادامه نخواهد یافت و حتی چیزی از آنها باقی نخواهد ماند، ریشه کن خواهند شد.

«دَبَارٌ» القای اینکه که پشتوانه‌های آنها مایه حقارت آنان می‌شود، و در حقیقت منقطع از پیشینه و گذشته هستند.

«سَفَال» القای دچار بودن به پستی و شکنندگی و اینکه هرگز دست برتر را نخواهند داشت.

«نَكَال» القای اینکه آثار کارهای آنان به شکل مجازاتی که همیشه حال آنان را بد می‌کند، با آنها خواهد بود و همواره در یاد آنان خواهند ماند و با این یادآوری پیوسته معذب خواهند بود.

«سَخَط» القای دچار بودن به خشمی از خداوند که پرورش در بی‌بهره ماندن از خیر و ساقط شده از آن است.

«سَطَوَات» القای اینکه شرایط رعب‌آوری را که هر آن احساس نابودی نمایند، درک خواهند کرد.

«بَأْس» القای اینکه با عدم انعطاف و شدت مواجه می‌شوند.

«بَوَار» القای اینکه دچار نابودی از جنس زوال و فرسوده و از جلوه افتادن می‌شوند.

«نَكَالَات» القای اینکه آینده شوم آنها درس عبرت برای دیگران می‌شود.

«وَبَالَ» القای اینکه دچار عذابی سخت و ثقیل می‌شوند، به نحوی که قدرت اداره و ابتکار عمل را در مورد آن از دست می‌دهند.

«بَلَاء» القای اینکه دچار تحولاتی می‌شوند که شرایط موجود آنان را تغییر خواهد داد.

«هَلَاك» القای اینکه امکان ادامه حیات نخواهند داشت.

«هَوَان» القای اهانت و خواری از جنس نداشتن جایگاه.

«شَقَاء» القای ناکامی در رسیدن به خواسته‌های خود.

«شَدَائِد» القای ضربات خارج از تحمل و زایل‌کننده صبر.

«نَوَازِل» القای عذاب‌های غافلگیرانه و وسیع.

«نَقِمَات» القای تبدیل شدن امکانات موجود به آفت و گرفتاری.

«مَعَار» القای ننگ و سرافکنندگی.

«مَضَار» القای دچار شدن به ضرر.

«خِزْي» القای خواری از جنس زمین خوردن و نداری بعد دارایی و زیر و رو شدن روزگار.

«خِذْلَان» القای وانهادگی و تنهایی.

«مَكْر» القای رودست خوردن.

«مَتَالِف» القای تلفات سنگین.

«قَوَامِع» القای درو شدن و شکستی از جنس بریده شدن از قدرت.

«أوراط» القای فرو افتادن به دره وحشتناکی از نابودی.

«أوتار» القای تک افتادن در سیطره جریان حق.

«عقاب» القای عاقبت و پایان عذاب آور.

اینها سی و چند کلید واژه است، تازه اگر در قرآن بگردیم مثل حالت جوشن کبیر پیدا می کند که اسماء زیاد می شوند. بیشتر هم می شود، شاید مثلاً ده یا پانزده واژه دیگر مستقیم. مثل همین واژه‌ها بتوانیم به این فهرست اضافه کنیم. اینها انواع آن عملیات‌های روانی هستند، که اگر توحید ما بلندگد، ممکن هست، دچار بعضی از اینها از طرف دشمن بشویم. یا آن شرایط و شبه این موارد را وقتی ایجاد می کند، در دستش که به اینها که نمی رسد. ولی می تواند قدرت خدا که پشتش نیست به تمام معنا بتواند این کار را بکند. ولی به هر حال می تواند دل ضعیف الایمان‌ها را خالی کند. و این آیین با این موارد و با این عملیات‌ها که قطعاً خود دشمن تفصیل آن را هم نمی داند. ولی با بعضی از اینها دارد کار می کند و ناآگاهانه دارد کار می کند، برای ما ایجاد اشکال می کند. ما اگر اینها را بشناسیم و با ادبیات قرآن آشنا بشویم و در ساحت عملی با کاری که جناب ابوطالب علیه السلام می کرد و استفاده‌ای که بعضاً از بعضی از این مفاهیم می کرد، اگر آشنایی پیدا بکنیم، خیلی خوب می فهمیم که در این شرایط چطور باید برخورد کرد و چطور باید عملیات روانی دشمن را خنثی کرد؟ چطوری به دوستان خود پیام برسایم و آنها را دلگرم و محکم بکنیم، هر چند آنها گاهی محکم تر هستند گاهی که نه، اکثراً محکم تر از خود ما هستند و رزمندگانی که در لبنان و غزه جاهای دیگر در مقابل دشمن صهیونیستی هستند، این طور هستند.

دقیقه‌ی ۱۰ تا ۲۰

ولی این مصیبت سید حسن، مصیبت کمی نیست، ممکن است یک جا و یک دفعه فرد بعضی از این مشکلات را در خودش ببیند و هیچ چاره‌ای جز تقویت ایمان و هیچ چاره‌ای جز تدبیر و رعایت موارد و یک کارهایی که متناسب با این باشد، وجود ندارد. من قصد ورود به این مفاهیم را ندارم. مگر اینکه استاد بخواهند و آن را صلاح بدانند و چون ما اینها را، مصداق‌ها آنها را می توانیم در خود اشعار و کارهایی که از تدابیری که خود جناب ابوطالب علیه السلام بوده، دنبال کنیم و بینیم.

مطلبی که شما فرمودید راجع به امنیت روانی که اطلاق ترجمه‌ای است از، **أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ**، و این دو، دوگانه‌ای که اگر یکی از آنها اختلاف پیدا کند آن یکی هم به طور طبیعی اختلال پیدا می کند. یعنی اگر کسی با دشمن مهربانی کند نمی تواند با دوست هم مهربان باشد. حتماً باید با دشمن با اثر خشونت صحبت کند. منظور از دشمن هم، **الان الحمدلله**، همه متوجه دشمن شدند. قبل ناممکن بود، وقتی راجع به آمریکایی‌ها و راجع به مستکبران عالم صحبت می شد، افراد خیلی برای آنها توجیه نبود. اینکه بخواهیم این همه فرد رو به مسیر خود قدم بردارند اینکه بخواهیم به خاطر مطامع دنیا به هر کار ناشایستی دست بزنند، اینکه می خواهم این طوری کنند، چنین دشمنی دوست داشتنی نیست که نیست. بلکه باید برائت

جدی از آن داشت. نه فقط هم از جنگ او برائت داشت، بلکه از آن سوغاتی‌هایی که می‌آوردند و در اختیار ما قرار می‌دهند، چه از مدیریت آنان، چه از تکنولوژی، چه از همه‌چیز، آدم احساس برائت می‌کند. اگر هم یک موقعی دارند از لوازم تکنولوژیک استفاده می‌کند با کراهت این کار را انجام بدهد، نه اینکه خوش باشد. بعداً اگر مثلاً بخواهد، موبایل بخرد برود، بهترین موبایل را بخرد، اگر بخواهد وسایل بخرد بهترین وسایل را بخرد، به شکل برائت گونه با نظام کفر برخورد کند.

اگر کسی نتواند با دشمن سخت باشد، حتماً سخت بودن را با اصرار به دوستان خود می‌کند، به شکل‌های مختلف و با حالت‌های مختلف. اگر این دشمنی‌ها از روی تدبیر نباشد، خود او در پازل دشمن قرار می‌گیرد و حتی از آن دشمنی و برائت بدون فایده می‌شود. به همین دلیل آن چیزی که محور قرار می‌گیرد؛ در امنیت روانی اطاعت از ولایت است و این همان نکته‌ای است که می‌شود در مورد حضرت ابوطالب علیه السلام مطرح کرد، که این بزرگواران ذوب در ولایت بودند. که البته و من به نظرم ورود پیدا بکنیم در خود شخصیت حضرت ابوطالب علیه السلام و مطالبی که حالا مربوط به دعاهایی که هست یا مؤلفه‌هایی که ذکر شده را واگذار کنیم که خود دوستان اگر خواستند مطالعه کنند.

ما در این هفته جلسه‌ای که گذشت هر جلسه‌ای نکات خیلی اساسی و مهمی را هم مورد استفاده قرار دادیم. آخرین نکته‌ای که در جلسه‌ی پیش بود و مورد استفاده قرار گرفت، یک شعری بود در پاسخ به شعری از جناب ابوطالب علیه السلام بود در پاسخ کسی که با یک ظاهری اخلاق گونه مدافع حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را به نوعی برچسب خشونت، برچسب بی‌ملاحظگی به حرمت هم‌بستگی در جامعه و غیر آن زد و جناب ابوطالب علیه السلام هم خیلی خوب و محکم جواب آن شخص را داد و این محور بحث جلسه گذشته ما بود که چطور می‌شود شیطان خود را به شکل ناصح درون جامعه وارد می‌کند؟ و همین امنیتی که راجع به آن گفتیم، هیچ چیزی مثل موضوعی که در جلسه پیش راجع به آن صحبت کردیم، این شکلی مختل می‌شود، فرد حس اخلاقی و حس مسالمت‌جویانه و عدم خشونت به خود می‌گیرد و کسی را که از حق دفاع می‌کند را ملامت می‌کند. این موضوع جلسه قبل بود و نکاتی که در مورد آن شعر و قصیده صحبت شد.

امروز من به دلایلی سه قطعه شعر را انتخاب کردم. البته ما فصل‌های مختلفی از حیات حضرت ابوطالب علیه السلام را داریم و گفتیم و در این جلسات آینده خواهیم گفت. بعضی از جلسات اختصاص داشت به رویارویی حضرت ابوطالب علیه السلام با درون قبیله‌ها و به هم‌زدن انسجامی که آنها بر علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند. گاهی می‌رفت به سمت منسجم کردن طرفداران حق، گاهی به سمت تحریک و تحریض کسانی بود که باید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می‌کردند، گاهی برای کمک به آدم‌ها، برای رفع تردید آنها در دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، این کار را می‌کردند و اشعاری را می‌گفتند، گاهی فتنه یک جنگ را با شعر خود، از میان برمی‌داشتند و قوت قلب به کسانی می‌دادند که نگران بودند و دل آشوبی داشتند. گاهی اوقات در بستر مکاتبه با پادشاهان مثل نجاشی بود و یک محوریت ویژه از ایشان فهمیدیم. گاهی در خنثی سازی کسی که به برادر او معروف بود، به نام ابولهب، توطئه‌ها و آن جریان را از نزدیک خفه می‌کرد، در آن ایام و گاهی هم در رثای مظلومانی که در زیر ظلم‌هایی

که نظام جاهلیت داشت شعر گفتند و آنها یادآوری کردند. گاهی هم به فضیحت کشاندن دشمنانی که ننگی را به بار آورده بودند و ثبت کردن شکست آنها را به شعر درآورد.

در تمام اینها حضرت ابوطالب علیه السلام با ایمانی سرشار که هم جهت تربیتی دارد و هم جهت امنیتی دارد که با لطافت زبان خود، و با زبان هنر شعر خود چقدر کار می‌کنند، همان کاری که امیرالمؤمنین علیه السلام با ذالفقار در مدیریت و فرماندهی جنگ می‌کردند، این مرد با همه این کارها را با شعر انجام داد و این خیلی فوق العاده و عجیب است. سه قطعه قصیده‌ای که انتخاب شد، یکی اختصاص دارد به ماجرای که مسلمانان رفتند در دره‌ای نماز بخوانند که با مزاحمت مشرکان مواجه شدند. برای اولین بار صحنه به درگیری ختم می‌شود و جرقه روبرو شدن و دست به یقه شدن، شکل می‌گیرد و با این یک هجمه عجیبی روی مسلمانان می‌آید و یک فرصتی برای ابوطالب علیه السلام که یک قطعه شعر خوش آهنگ رجزگونه‌ای را سر زبان‌ها می‌اندازند.

دقیقه‌ی ۲۰ تا ۳۰

و یک هیبت غیر قابل یافتنی و ترسناک برای مشرکان و دشمنان از مسلمان‌ها به وجود می‌آورند. اگر برسیم یک شعر دیگر و قطعه شعر دیگری هم هست که اینجایی است که اینها آمدند. ما دو حکایت در دیوان در این مورد داریم. یکی را قبلاً گفتیم. این دومی است که مشرکان آمدند و از جناب ابوطالب علیه السلام خواستند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را یاری نکند، این ماجرا را جناب ابوطالب علیه السلام وقتی برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم تعریف کردند. ظاهر تاریخ می‌گوید؛ تبادل بر این شد که مثلاً جناب ابوطالب علیه السلام اگر قرار باشد دست از حمایت بردارد، یک چنین شکلی، شبیه آن کاری که امام حسین علیه السلام کرده باشد که خیمه را خاموش کند، بگوید هر کس می‌تواند برود. مثلاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم یک چنین کاری کرده باشد. اینجا پدر امیرالمؤمنین علیه السلام و پدر بزرگ قمر بنی‌هاشم علیه السلام به خروش آمدند و شعری گفتند عجیب در اطمینان بخشی به اینکه چقدر و تا کجا حامی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند. یک قطعه شعر دیگری هم داریم که انتخاب شده است و آن شعر حالا این قبلی که گفتیم ظاهراً دو سه قطعه است، یک قطعه شعر دیگری هم هست. تبادری شد در اینکه جان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خطر است یعنی جناب ابوطالب علیه السلام دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیست و خواستند از این فرصت استفاده کنند یا شاید هم نگران شدند برای نگرانی خود چنان تدبیری کردند در ایجاد رعب و وحشت برای مشرکان که نفس‌ها در سینه‌شان بعدش حبس شد که یک ماجرای دارد و در جای خود من آن را هم می‌خوانم.

پس ما امشب سه قطعه شعر داریم. بعضی از قسمت‌ها مثلاً ممکن است یک قطعه هم اضافه‌تر شده باشد مثلاً در ادامه‌ی آن یا در عرض آن شعر. تا همین جای بحث اگر آقای اخوت نکته‌ای دارید بفرمایید اگر نه بروم روی شعر.

یک نکته‌ای که لازم است مورد توجه قرار بگیرد و علت اینکه ما این بحث را داریم به شهدای بزرگوارمان به ویژه سید حسن گره می‌زنیم این است که بعضی‌ها هستند، وقتی زندگی می‌کنند برای خود زندگی نمی‌کنند. یعنی چه برای خود زندگی نمی‌کنند؟ یعنی گویی دنیا را سه طلاقه کردند یعنی هیچ شأنتی در جهت اینکه احساس کنند که مالک چیزی هستند، در این دنیا باید به خود، به وضعیت خود، به زندگی شخصی خودشان پردازند، چیزی به نام زندگی شخصی ندارند و به اصطلاح در معرکه هستند و دارند برای اهداف بالاتری زندگی می‌کنند. اینها افرادی هستند که اسمشان امت است. خود افرادشان امت هستند.

نکته‌ی خیلی جالب بود که تعبیر از این دسته انسان‌ها از این دسته می‌شود با ادبیات قرآنی تعبیر به امت کرد. یعنی همان‌طور که راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند؛ شما در مورد این اشخاص هم می‌توانید چنین تعبیری را داشته باشید.

یکی از مصادیق خیلی مهمی که الان ما داریم حضرت ابوطالب علیه السلام هستند، آن جنبه‌ی مخفی، امیرالمؤمنین علیه السلام و همه‌ی شیعیان هستند، یعنی پدر مؤمنین است، ابالمؤمنین است. ما وقتی که داریم راجع به حضرت ابوطالب علیه السلام صحبت می‌کنیم، داریم یک الگویی ارائه می‌دهیم از یک زندگی که آن زندگی وقف امت شده است. این شعرهایی که شما الان می‌خوانید که خیلی هم به نظر من، سه قطعه‌ای که مشخص کردید که مربوط می‌شود به عشق حضرت ابوطالب علیه السلام به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم، اینها یک دلالتی دارد که اگر انسان دل خود را و مرکز توجه خود را و قلب خود را از دنیا خارج نکند، توجیهاات مختلف دنیا او را به سمت دنیا می‌کشاند و نمی‌تواند زندگی شخصی نداشته باشد. دنیا با انسان یک کاری می‌کند که لاجرم زندگی شخصی داشته باشد. زندگی شخصی داشتن، یعنی دور شدن از امت، این چیزی که من دارم خدمتان می‌گویم به نظر فهم آن یک مقداری دقیق است، نه اینکه بگویم سخت است، ولی اینکه مثلاً یک نفر تصمیم می‌گیرد، در یک دوره‌ای، فکر کنید از سن سیزده، چهارده، پانزده، شانزده، وارد معرکه‌ی جهاد بشود و به شهادت برسد. البته خداوند ممکن است طول عمر به او بدهد و تا شصت یا شصت و سه سالگی هم عمر بکند. او از همین اول خود را نذر دین خدا کرده است. ما باید از این قاعده عبرت بگیریم، نوع فکری که الان دارد القاء می‌شود، و جهان مادی دارد به ما القاء می‌کند، داشتن زندگی شخصی است. ولی نوع فکری که شهدای گران‌قدر ما و هم‌چنین حضرت ابوطالب علیه السلام به ما القاء می‌کنند داشتن زندگی امتی است. زندگی امتی باید شناسنامه دار بشود و همه‌ی ما ان‌شالله قصد کنیم که این زندگی را برای خودمان به دست بیاوریم، اگر هم هست ارتقاء بدهیم. به این نیت شعرها را گوش می‌دهیم که ما هم قصد بکنیم که اگر ابوطالب علیه السلام مدافع ولی خود بود، ما هم مدافع ولی بودن را یاد بگیریم. ما هم بتوانیم نوع گفتوگو، برای سپر بلا شدن ولی را بلد باشیم. این‌طور نباشد که ما وقتی مدافع ولی الهی هستیم، هیچ‌گونه هزینه‌ای نکنیم. برای ما خیلی دنیا مهم باشد. این به نظر من، با این نیت گوش بدیم که ما هم جزء مردان امتی بشویم.

دقیقه‌ی ۳۰ تا ۴۰

اطلاق مردان به زنان هم جور در می‌آید، زنان به مردان امتی.

مقابله با عملیات روانی دشمنان شعار جناب ابیطالب در مقابله با دشمنان پیامبر و ادبیات اختصاصی ایشان

این را در خود دیوان به عنوان توضیح نوشته است:

كان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا صلّوا ذهبوا إلى الشعاب واستخفوا بصلاتهم من قومهم

اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم وقتی می خواستند نماز بخوانند، ظاهراً منظور نماز جماعت است. دیگر تلقی آنان از نماز، نماز جماعت بوده است، در دره ها و شکاف ها می رفتند و نمازشان را از قوم خود مخفی می کردند.

فبينما سعد بن أبي وقاص في نفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في شعب من شعاب مكة، إذ ظهر عليهم نفر من قریش و هم يصلّون، فناكروهم و عابوا عليهم ما يصنعون حتى قاتلوهم.

سعد ابی وقاص و بعضی از اصحاب که اینها دیگر اولین مسلمان ها هستند که رفته بودند. این هم پیدا است، که مثلاً، احتمالاً در همان سه سال اول یا زمان قبل باید باشد. یعنی از قدیم تر آن سیزده سال حضور رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در مکه باید باشد. اینها رفتند نماز بخوانند، یک عده از مشرکین آمدند، مزاحمت ایجاد کردند تا جایی که کار به حتی تهدید قتل رسید.

فضرب سعد بن أبي وقاص رجلا من المشركين بلحی بعير فشجّه.

ظاهراً با استخوان مثلاً کتف یک شتری که پیدا کرد، زد. سر این فود را مورد اصابت قرار داد،

فكان أول دم هريقي في الإسلام.

تاریخ می گوید این اولین خونی است که در راه اسلام ریخته شد. تاریخ ممکن است جهت دار هم باشد. ولی به هر حال دارد قصه را تعریف می کند. فلما رأّت قریش أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يعتبهم بشيء يكرهونه من فراقهم و عيب آلهتهم، و رأوا أنّ عمّه أبا طالب قد حذب عليه و قام دونه، مشى رجال من أشرف قریش إلى أبي طالب

وقتی قریش دیدند که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم گویی که هیچ اتفاقی نیفتاده باشد و عتابی هم ندارند و هیچ مشکلی هم با این موضوع ندارند و در عین حال اینها دارند از آلهه و خدایان آنها عیب جویی می کنند. ابوطالب علیه السلام هم که پشتیبان است، یک تعداد از اشراف قریش پیش ابوطالب علیه السلام رفتند.

منهم عتبة و شذیبة و أبو سفیان و أبو البختری و الأسود ابن المطلب و الولید بن المغیره و أبو جهل و العاص بن وائل و منبه و نبيه ابنا الحجاج .

اینها بدترین دشمنان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هستند که خیلی از آن ها در جنگ بدر کشته شدند.

و من مشى معهم فقالوا: يا أبا طالب؛

و کسان دیگری که همراه اینها بودند

إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ قَدْ سَبَّ آلَهُتَنَا، وَ عَابَ دِينَنَا، وَ سَفَّهَ أَحْلَامَنَا، وَ ضَلَّلَ آبَاءَنَا.

این بچه برادر تو آلهه ما را سب می کند، از دین ما عیب می گیرد و جوانان ما را سفیه کرده، اغفالشان کرده است. آباء ما را گمراه می شمارد.

فَإِمَّا أَنْ تَكْفَهُ عَنَّا،

جلوی او را بگیر

وَ إِذَا أَنْ تَخْلَى بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ فَتَكْفِيكِهِ

اگر هم نمی توانی جلوی او را بگیری یا نمی خواهی بگیری، بسپارش به ما.

فَإِنَّكَ عَلَيَّ مِثْلَ مَا نَحْنُ عَلَيْهِ.

تو هم مثل ما هستی دیگر، یعنی تو هم از جانب این بچه برادرت، این خود یک حربیه جالب دشمن است، اگر خوب به خودت دقت کنی می بینی

که تو هم مورد هجمه و آسیب او قرار گرفتی.

فَقَالَ لَهُمْ قَوْلًا جَمِيلًا، وَ رَدَّهُمْ رَدًّا رَفِيقًا،

ابوطالب علیه السلام خیلی زبان گویا و ضمناً مهربان و شاید طنز و جالبی هم داشت. با قول جمیل گفت و رفیقانه با آنها صحبت کرد،

فَانصَرَفُوا عَنْهُ، وَ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ إِظْهَارِ دِينِ اللَّهِ

و خلاصه رفتند.

ثُمَّ انْ قَرِيشًا تَامَرُوا بَيْنَهُمْ عَلَيَّ مِنْ فِي الْقَبَائِلِ مِنْهُمْ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ الَّذِينَ أَسْلَمُوا، فَوَثَبُوا عَلَيْهِمْ، وَ وَثَبَتْ كُلُّ قَبِيلَةٍ عَلَيَّ مِنْ فِيهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَعْدِيُونَهُمْ

وَ يَفْتَنُونَهُمْ عَنْ دِينِهِمْ. وَ مَنَعَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بَعْمَهُ أَبِي طَالِبٍ،

بعد به جان مسلمانان افتادند و به شکنجه و آزار مسلمین پرداختند. ابوطالب علیه السلام پناه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودند و ایشان را حمایت می کردند.

وَ دَعَا أَبُو طَالِبٍ بَنِي هَاشِمٍ وَ بَنِي الْمُطَّلِبِ إِلَى مَنَعَ رَسُولِ اللَّهِ.

و بسیار اتفاق می افتاد که ابوطالب علیه السلام، بنی هاشم و بنی المطلب را در حمایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرامی خواند.

فاجتمعوا له و قاموا معه،

اجتماع می کردند و همراه او بودند.

فَكَانَ بَيْنَ بَنِي هَاشِمٍ وَ بَنِي الْمُطَّلِبِ حَلْفٌ دُونَ بَنِي عَبْدِ مَنْفٍ.

بنی المطلب هم حلف و هم عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بودند، این به جز بنی عبد مناف است.

وَ فَلَمَّا اجْتَمَعَتْ هَاشِمٌ وَ بَنُو الْمُطَّلِبِ مَعَهُ، وَ رَأَى أَنَّهُ قَدْ ائْتَمَعَ بِهِمْ، وَ أَنَّ قَرِيشًا لَنْ يَعْزُوهَ مَعَهُمْ، بَادَى قَوْمَهُ بِالْعَدَاوَةِ؛ وَ نَصَبَ لَهُمُ الْحَرْبَ، وَ قَالَ.

مضمون این می‌شود که: وقتی این اجتماع صورت گرفت، این جواری شد که جناب ابوطالب علیه‌السلام احساس خطر کردند، و این بارها و بارها به وجود آمد که اینها را جمع می‌کردند و منسجم می‌کردند و با شعری شبیه این شعر که اینجا هست، آنها را آماده و مسلح می‌کردند. روحیه و اراده‌ها، چون اول چیزی که در جنگ روانی خیلی موضوع مهم است، اراده‌ها هست که باید هم جهت باشد و صیقل داده شده باشد. اینجا این اتفاق انجام می‌شد.

شروع کردند به یک شعر حماسی، پنج بیتی، یا ممکن است، که پنج بیت آن به دست ما رسیده باشد، گفتند:

نصرنا الرسول رسول الملک
بیض تالالا کلمع البروق

ما رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نصرت می‌دهیم، رسولی که ملک است، فرمانروایی دارد. با چه چیزی؟ بیض، بیض ظاهراً به معنی شمشیر است، به معنی تخم مرغ یا سفیدی نیست، شمشیری که تالالو دارد و می‌درخشد، مانند لمع بروق، آن رقص نور.

بضرب یدیب بدون التهاب
حذار البوادر بالخنفیقی

با ضربی که ذوب می‌کند بدون هیچ التهابی، آن زیزکی، خنفیقی، به معنی زیرکی است، که با جنگ بلدی،

أذب وأحمی رسول الملک
حمایة حام علیه شفیق

من حس دو دمه به من دست می‌دهد، که گویی یک دسته بک مصرع و دسته دیگر مصرع بعدی را می‌گفتند. یک گروه می‌گویند که ما یاری و حمایت می‌کنیم رسول ملک را، حمایت حامی که بر او شفیق است. یعنی با عواطف این کار را انجام می‌دهیم، با جان و دل این کار را انجام می‌دهیم.

دقیقه‌ی ۴۰ تا ۵۰

و ما إن أدب لأعدائه
دیب البکار حذار الفنیق

این یک تعبیر است، چون دیب البکار ظاهراً یک نوع شتر است (البکار: جمع بکره و هی الفتیة من الإبل. شتر جوان. و الفنیق: الجمل المکرم المعد للفحلة. جمل با کلاس و شیک. و فی الأصل: الفتیق، و هو تصحیف. بکر و عیبه، خطیبة الی العبل.) این بیت می‌خواهد بگوید که دشمن مثل یک دشتی که عین بره، ما بر او مسلط هستیم و در اختیار ما در می‌آید، یا می‌خواهد بگوید که حالتی که در دفاع خدا دارید این شکلی دارد.

این طور هم می‌شود گفت، ما وقتی برای خدا می‌جنگیم مثل شتر بی‌دفاع نمی‌جنگیم.

ولکن أسیر لهم سامتا
کما زار لیث بغیل مضیق

مثل یک دشمنی که می‌رود سیر می‌کند و در آماده باش هست. مثل شیری که در بیشه هست و چهارپای در مضیق افتاده را شکار می‌کنیم نه مثل دیب البکار. نمی‌دانم درست فهمیدم یا نه؟ حس من از این شعر این بود.

کلیت شعر این طوری هست که اولین کسی که در دفاع از دین باید کسی را قبول داشته باشد، خود فرد است. خود باید بداند در این مسیر ثابت قدم هست و این ثابت قدم بودن را نشان بدهد. البته ممکن است که برای او گران هم تمام بشود. ولی وقتی که شما با استحکام وارد می شوید، القای استحکام می کنید و این اشعار خصوصیتی دارد که شما می گوید که دودمه هست، ولی به نظر من آموزش کادر دارد، شبیه صبحگاه است و یک عده افراد را ورز می دهد و اعتقاد آنها را به این شکل می سازد. نسبت خود را با رسول صلی الله علیه و آله وسلم و مسیری که انتخاب کردند، مشخص می کند. اگر انسان نسبت خود را با دین و رسول صلی الله علیه و آله وسلم مشخص بکند، خیال خودش هم راحت می شود که من چه کاره این ساختار هستم؟ برای دین و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه نقشی بر عهده من هست؟ نقش را من چجوری اعمال می کنم؟ این شعر هم نقش را اعمال می کند و هم نحوه اعمال را مطرح می کند.

یعنی این چیزی که رهبر در مورد فریضه بودن در کنار لبنان قرار گرفتن گفتند، لازمه آن این هست که اولاً نقش ها مشخص بشود و ثانیاً این تقصیل داده بشود و گفته بشود.

کلاً فرهنگ مجاهده، فرهنگ امتی بودن این است که شما اعتقاد به امتی بودن را ابراز کنید. فرض کنید کسی می خواهد فرزند بیاورد. این فرزند او در راستای امت قرار می گیرد. کسی می خواهد درس بخواند، درس خواندن او در راستای امت هست. او می تواند این را به وجه حماسی برای خود توجیه کند، حماسه کند. پایداری در راه دین را برای خودش حماسه کند. این را می شود گفت که حماسه سازی در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هست. مثل اینکه شما دارید، افتخار می کنید که یک وظیفه ای را خدا به شما محول کرد و شما دارید به بهترین شکل آن را انجام می دهید. شما اسم این قسمت را گذاشتید، خنثی سازی نامفهوم امنیتی، این حماسی سازی هم دو خاصیت دارد. یکی اینکه شما را در چشم دشمن بزرگ می کند و یکی اینکه، **وَيَسْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ**، یعنی شما برای مؤمنین امنیت ایجاد می کنید. احساس می کنند که تشخیص آنها درست بود، مسیر آنها برای حرکت درست بود.

حتی اگر عده ای در جامعه باشند که این روحیه را داشته باشند برای عموم مردم القاء امنیت می کنند، شبیه زمانی که هیچ کس جگر آمدن در این میدان را نداشت، آن عده ای هم که می آمدند، به هر حال شایسته تحسین بودند.

شعر بعدی، این ماجرای شبیه همان است، ولی در جای دیگری.

قال ابن إسحاق: قال يعقوب بن عتبة بن المغيرة بن الأحنس:

جاءت قريش إلى أبي طالب فقالوا: إنك ذو منزلة لشرفك و سنك،

أبو طالب تو دارای منزلت هستی.

و ما نحن بتارکی ابن اُخیک علی هذا حتی نهلکه او یکفَ عَنَّا ما أظہر فینا من شتم آبائنا و آلہتنا و عیب دیننا، فإِن شئت فاجمع لحرینا، و این شت فدع،

ابوطالب به خاطر منزلت و شرافت بالایی که داری، و به خاطر سن تو، تو آدم با شرافتی هستی، ما دست از سر پسر برادر تو بر نمی‌داریم تا او را هلاک کنیم، یا او از اینکه آباء ما را شتم بکند و خدایان ما را مورد شماتت قرار بدهد و دین ما را ایراد بگیرد دست بردارد. خواستی این را انتخاب کن، بجنگ نا بجنگیم، یا این راه دوم، یکی را انتخاب کن، تحویل ما بده و رها کن.

فقد أَعذَرنا إِلیک فی أمره؛ و طلبنا التخلّص من حربک و عداوتک بکلّ ما نظنّ أنه یخَلّصنا، فانظر فی أمرک ثم اقض إلینا قضاءک.

برو بررسی کن، بعد به ما بگو کدام را انتخاب کردی؟

فبعث إلی النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال: یا ابن اُخی؛ إِنْ قومک قد جاءونی فقالوا کذا و کذا؛

ای پسر برادم قوم تو آمدند پیش من و چنین و چنان گفتند.

و آذَنونی فیک بحرب،

و من را در مورد تو در فشار جنگ قرار دادند.

فأَبقِ (علیّ و) علی نفسک، و لا تحمَلنی من الأمر ما لا أطیق أنا و لا أنت،

یک مراعاتی بکن، البته این حرف تاریخ است، شعر چیز دیگری است، و اصالت با شعر است، نه با تاریخ. تاریخ را می‌شود، پس و پیش کرد و شاید

یک تعبیر دیگری هم از آن کرد، حالا صحبت‌های استاد را می‌شنویم.

کاری نکن که در طاقت من نباشد،

فاکفف عن قومک ما یکرهون من قولک هذا الذی مرّق بیننا و بینهم.

یک مراعاتی بکن تا صحنه التهاب و جنگ بخوابد.

دقیقه‌ی ۵۰ تا ۶۰

فظنّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أنه قد بدا لعمّه بداء فیه؛ و أنه خاذله و مسلمه؛

رسول خدا رسول صلی الله علیه و آله وسلم ظن برد که موضع عمو در مورد او تغییر کرد.

و انه خاذله و مسلم

و می‌خواهد او را رها و تسلیم کند

و انه ضعف ان نصرته و قیام معه.

در یاری کردن او و قیام بر او ضعیف شده.

فقال يا عم لو وضعت الشمس في يميني والقمر يساري ما تركت هذا الامر.

عمو جان، اگر خورشید را دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند دست از این کار نمی کشم.

حتی یظهره الله او اهلك في طلبه.

تا اینکه خدا امر خود را ظاهر کند، یا اینکه من در این راه به شهادت برسم

ثم استعبر رسول الله رسول صلى الله عليه وآله وسلم

رسول خدا رسول صلى الله عليه وآله وسلم به گریه افتاد.

فلما ولى قال له: أقبل يا ابن أخي،

راه افتاد که برود او را صدا کرد و گفت: برگرد پسر برادرم.

فاقبل.

برگشت.

فقال: امض على أمرك و افعل ما أحببت،

مأموریت خود را انجام بده، هر جور که دوست داری عمل کن.

فوالله لا أسلمك لشيء أبدا.

من تو را به هیچ چیزی نمی دهم و تو را تسلیم نمی کنم.

وقال في ذلك ابوطالب.

بعد لب ابوطالب عليه السلام به شعر گویا شد.

استاد مطلبی دارید بفرمایید.

تا اینجا خیلی جالب بود. به خاطر اینکه بخش از شعر را روایت می گویند. یعنی خود را به جای ابوطالب عليه السلام می گذارند که چنین صحبتی شد،

شعر بخوانیم فکر کنم واضح تر بشود.

وقال في ذلك أبو طالب :

و ادامه شعر؛

حتى أوسد في التراب دفينا

والله لن يصلوا إليك بجمعهم

به خدا قسم نمی گذارم دست آن جماعت به تو برسد. تا وقتی که به زیر خاک بروم.

امض لأمرک ما علیک غضاضة
أبشر وقر بذاک منک عیونا

امر خود و مأموریت خود را دنبال کن که بر تو مسیر ناهمواری نیست. *ابشر وقر بذاک*، خیال تو راحت باشد. *منک عیونا*، چشمان تو از این بابت روشن باشد.

و دعوتی و زعمت أنک ناصح
فلقد صدقت و کنت قبل أمینا

تو را دعوت کردم با این تصور که ناصح و خیرخواه تو هستم و حال اینکه صدق با تو است از قبل هم تو امین بودی.

و عرضت دینا قد علمت بأنه
من خیر ادیان البریه دینا

من دین خود را به تو عرضه کردم و تو خوب می دانی. چون، *من خیر ادیان البریه دینا*، چون دین تو بهترین دینی است که در بین بشریت در خشکی دیده شده است.

لولا الملامة أو أحاذر سبة
لوجدتني سمحا بذاک مبینا

که اگر ملامتی نبود یا احتیاط من ایجاب نمی کرد آشکارا ارادت خود را به دین تو بیان می کردم و از آشکارسازی آن استفاده می کردم.

یک مطلبی از جانب راوی روایت شد، یک مطلبی از جانب ابوطالب علیه السلام روایت شد. وقتی تبدیل به شعر می شود و ادبیات اختصاصی پیدا می کند کسی نمی تواند به آن دست بزند. تا زمانی که این شعر نیست قابلیت تحریف آن زیاد است. کسی نمی تواند قافیه و وزن شعر را تغییر بدهد، چون کل شعر به هم می ریزد. نکته این است که ظاهراً در امنیت روانی برای حضرت ابوطالب علیه السلام موضوعیت داشت، تحریف نشدن حرف های ایشان بود، به عبارتی نسبت ندادن برداشت های شخصی است که به آن ادبیات اختصاصی می گوئیم. ادبیات اختصاصی یا با هنر یا با ادبیات اتفاق می افتد. که فرد بتواند یک اثر جاودان از خود باقی بگذارد. در ادبیات زبان شعر در بحث ما در حکم ثابت کننده است به بیان دیگر قدرت دخل و تصرف به فرد دیگری را نمی دهد. حضرت ابوطالب علیه السلام در معرض اظهار پشتیبانی است. اظهار این پشتیبانی را چگونه اظهار می کند؟ اولاً این را به زبان شعر گفتند، فکر کنید شما بخواهید از کسی پشتیبانی کنید، برای او شعر بگوئید، کادو پیچ می کنید، گویی شعر به او هدیه کرده اید. ثانیاً اینکه شما یک فکری را تولید می کنید و مولد یک اثری می شوید. مثل یک تابلوی نقاشی یا چیزی که ارزش ماندگار دارد. اینها مواردی است که به نظر می رسد که انتخاب این سبک حضرت ابوطالب علیه السلام، خیلی هوشمندانه بود و طوری بود که دستخوش تغییر نشود. نظرات ایشان خیلی هوشمندانه بوده است. الان دیوان ابوطالب علیه السلام را می توانید با یک قطعی بگوئید که اشعار ایشان تغییر نکرده است. در حالی که وقتی تبدیل به تاریخ می شود احتمال تغییر آن خیلی زیاد می شود.

یعنی مثل اینکه می‌گوییم شیر زود فاسد می‌شود، الان اگر قرار باشد که بگوییم تاریخ را اگر بدون زبان هنر بنویسد ممکن است زود در معرض تحریف و فساد قرار بگیرد. ولی وقتی به زبان هنر تبدیل می‌شود، قدرت ماندگاری ناب و بالایی خواهد داشت. این اشعار برای هزار و چند سال ... قبل از هجرت رسول صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم خدا سروده شده است. مثل عسلی است که هزاران سال ماندگاری داشته است، سلامت دارد.

دقیقه‌ی ۶۰ تا ۷۰

این نشان می‌دهد که در امنیت روانی جامعه و در این رویارویی که قرار گرفته‌ایم باید ادبیات اختصاصی تولید کنیم، ادبیات را به کار بگیریم. ادبیات اختصاصی ابوطالب علیه‌السلام این بود، ادبیات اختصاصی امیرالمؤمنین علیه‌السلام چیز دیگری است و در زمان امام حسن علیه‌السلام چیز دیگری بود، ادبیات امام حسین علیه‌السلام طور دیگری است، ادبیات امام سجاد علیه‌السلام به صورت دعا و به همین صورت هر کدام از ائمه علیهم‌السلام به همین شیوه ادبیات خاصی در زمان خود ابداع کرده‌اند.

اینکه ما بگوییم ادبیات اختصاصی إلا و لابد شعر باشد؛ این طور نیست، ولی ادبیات اختصاصی باید طوری باشد که مصون از تحریف باشد. الان فرضاً، شهید نصرالله یک ادبیات اختصاصی دارد که اتفاقاً دشمنان هم آن را می‌شناسند که اگر با هوش مصنوعی یک فیلمی از سید حسن نصرالله درست کنند، مثال در مورد رهبری انتقادی کرد. مطمئن هستید که این صحبت او نیست. یعنی باید یک مدل ادبیاتی داشته باشید، این امنیت روانی می‌شود.

این ادبیات را انقلاب اسلامی برای حزب الله دارد، این رزمنده‌هایی که دچار مصیبت شدند؟

بخش عمده آن، به ویژه برای بانوان دارد و آنها هم بر مردان اثر دارند.

این همه هجمه که جمهوری اسلامی شما را فروخت و تنها گذاشت، به دلیل این ادبیات اختصاصی، بعد هم می‌گویند که زنان آنها، آیا به خاطر مشاهدات می‌گویند؟

بله، چون که به طور طبیعی این ادبیات اختصاصی، ادبیات اختصاصی در یک قبیله یا قومی یا در یک سنی. بیشترین تأثیر را دارد و آنها حافظ آن ادبیات می‌شوند. می‌توانید بگویید، حضرت ابوطالب علیه‌السلام مؤسس یک ادبیات اختصاصی است. وقتی تاریخ را می‌خوانید، حضرت ابوطالب علیه‌السلام را مشکوک به اینکه مدافع پیامبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم بوده یا نبوده می‌بینید، وقتی که اشعار ایشان را می‌خوانید، حتی یک بیت شعر ندارید که برای لحظه‌ای، دقیقه‌ای و حتی ثانیه‌ای، حمایت خود را از رسول خدا صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم سلب کرده باشد. مثل یک بنده، برده که به جای عموی پیامبر بودن، گویی که پیامبر عمو هست و ایشان حرف شنوی می‌کند. خاصیت شعر ایشان این است. وقتی شعر می‌خوانید این را برداشت می‌کنید. ولی متن روایت را که می‌خوانید مثل این است، که نکند که ابوطالب علیه‌السلام می‌خواست پیامبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم را تحویل بدهد، یا نکند پیامبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم نگران بود از اینکه ابوطالب علیه‌السلام ایشان را تحویل بدهد. ولی وقتی شعر را می‌خوانید می‌بینید فوق امنیت است و شبیه همان مثلی شما که مثل قمر

بنی هاشم علیه السلام می ماند، که وقتی امام حسین علیه السلام فرمودند شما می توانید از بیعت من خارج شوید. ایشان برافروخته شدند، حالت شعر حالت برافروختگی است.

فکر کنم هیچ جا به اندازه این شعر، عمق احساسات حضرت ابوطالب علیه السلام را نمی توانیم پیدا کنیم. فضای خاصی از اعلام وفاداری دارد. دوستان پرسیدند، موضوع ایمان را که در مورد لبنان اشاره کردید را یک مقدار توضیح بفرمایید؟

موضوع ایمان یک مرزی دارد که بیشتر آن اتصال به ذکر و باور قلبی از راه اتصال به غیب است. در حال حاضر خدا سهم زنان را از ایمان بیشتر از مردان کرد، چه در ایران و چه در لبنان و چه در جاهای مختلف و بانوان حافظ جریانات دینی در جامعه هستند. همین ایمانی که در بین بانوان توزیع شد، می تواند خیلی از مردان را حفظ بکند و به میدان جهاد بفرستد، اتفاق بکنند و دست از دنیا و متاع دنیا بردارند و این رشدی که به واسطه انقلاب اسلامی به وجود آمده است و از اختصاصات انقلاب اسلامی هست که تمام مناطقی که وصل با انقلاب اسلامی هستند، از این منفعت انقلاب اسلامی بهره مند هستند.

تعبیر شما در بین کلامتان اشاره به آیه قرآن که **حَافِظَاتُ لَلْغَيْبِ** هستند دارند و احتمالاً یک دلالت این طوری دارند و مؤید قرآنی هم دارند. برسیم به قطعه آخر که البته یک مقدار مفصل تر است.

دقیقه ی ۷۰ تا ۸۰

به نظر من هر کسی این اشعار را می شنود، برای اثبات ایمان خودش دنبال ادبیات اختصاصی باشد و بعداً نخواهد که روایت ها، ایمان او را روایت کند. بلکه کارها اظهار ارادت بکند، فرد چیزی را تولید کند، بعد نگویند که فلان جای این نقص داشت که در فلان کار هم افراط و تفریط داشت. خود آن ادبیات بیان بکند، البته ممکن است کسی بگوید که ما که باشیم که بخواهیم در عالم چنین کاری بکنیم. این حرف است. انسان باید احساس بکند که خداوند همه انسان ها را کسی قرار داد، برای پشتیبانی از ولی خود و انسان باید این را درک کند، هر انسانی برای پشتیبانی شأنی ولی دارد، حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام شأن خود را در پشتیبانی از ولی خود درک نمی کرد، به این مقامات نمی رسید. اینجا محل تواضع نیست. اتفاقاً تواضع به این معنا که فرد بگوید: ما که کسی نیستیم. این ضد ایمان است. باید بگوید که در این کار من سرآمد هستم. اگر حضرت ابوطالب علیه السلام در زمان خود از این تواضع ها می کرد، چیزی از اسلام باقی نمی ماند و احساس کرد که باید قد علم کند و قد علم کردن خود را فریاد کرد.

حرف من این است که این خصوصیت ابوطالب علیه السلام باید مربوط به هر مؤمنی باشد. نسبت به ولی خود و نسبت به دین خود و برای این کار یک ادبیات اختصاصی داشته باشد. تا بعداً کسی به حرف دیگران گوش ندهند، بگویند که این بیان خود او و هنر خود او است. دستاورد خود او و تولید خود او هست.

پس این اعم از نوشتار می شود فقط نوشتار نیست؟

بله. این ادبیات اختصاصی را شهید سلیمانی و خیلی از شهدای بزرگ ما داشتند و بعد شما می‌توانید گواهی بدهید که این شهدا در مورد ولایت این نظر را داشتند. نه به صورت روایت، بلکه به صورت بیان خود او.

خیلی خوب و استثنائی بود.

فقد أبو طالب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يومًا وكانت قریش ترصده،

آن ایامی که قریش حالت آماده باش داشتند و بیم خطر آنان می‌رفت ابوطالب علیه السلام رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را گم کرد. یعنی احساس کرد نیست. اینجا می‌شود فهمید که جلوی چشمش بود و هر لحظه در زندگی، گویی که وظیفه‌ای جز حفظ رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را ندارد.

فظن ابوطالب آن قریشا قد اغتالته.

حضرت ابوطالب علیه السلام گمان برد که قریش او را ترور کرده باشد و یا او را کشته باشد.

فأعطى كل رجل من بني هاشم مدية، وأمرهم أن يتفرقوا في أشراف قریش، فيجلس كل رجل منهم إلى شريف،

به هر مردی از بنی هاشم یک میله تیزی داد و همه آنها را پخش کرد و گفت بروید آن طرف بین قریش بنشینید. الان بین تمام اشراف قریش یک کسی است که سلاح نوک تیز دارد.

وقال: إذا دخلت عليكم.

وقتی من داخل آمدم،

من باب المسجد

داخل آمدم.

ولیس محمد معی

برگشتم، محمد با من نبود.

فليقتل كل رجل منكم جليسه،

هر کسی آن مردی که کنار دستش هست را می‌کشد.

ففعولوا،

رفتند، در جایگاه خودشان مستقر شدند.

فعاد أبو طالب.

چقدر نیرو داشت. یعنی ما به ازای این موضوع نیرو داشت.

چقدر آدم داشت که پای کار او بودند، شاید بعضی از آنها حتی مسلمان هم نبوده باشند. چون عدد بنی هاشم نمی‌دانم چه جوری می‌شد. ولی سرباز ابوطالب علیه‌السلام بودند.

فَعَادَ أَبُو طَالِبٍ وَالنَّبِيَّ مَعَهُ فَدَ أَدْرَكَهُ فِي بَيْتِ فِي الصَّفَا.

ابوطالب علیه‌السلام برگشت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم با او بود. او را در کجا پیدا کرده بود؟ در خانه‌ای در صفا، یعنی همان سعی صفا و مروه که داریم، خانه حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها تقریباً نزدیک مروه است. این یعنی در جهت عکس...، آنجا فکر کنم. خانه زید ابن ارقم و اینها باشد، معروف بود که آنجا خانه‌ای بود، که خیلی‌ها می‌رفتند، خانه مخفی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است که برخی از مسلمانان آنجا جلساتی را داشتند.

پس معلوم می‌شود که واقعاً یک چنین قصدی بوده و یک چنین کیدی وجود داشته است.

جالب‌تر می‌شود، چون شعر خیلی طولانی است از آن بپریم و آن حادثه بعد و آن سؤال جواب بعد آن را هم برای شما بخوانم. بعد روی شعر برویم.

فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَقَفَ فِي وَسْطِ الْقَوْمِ وَمَعَهُ السَّيْفُ ثُمَّ قَالَ: هَلْ تَدْرُونَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ مَا ذَا أُرِدْتُ بِكُمْ؟

یک شمشیر هم همراهش بود، داخل مسجد آمد، صدا زد و گفت: می‌دانید قریشیان من می‌خواستم با شما چه کار کنم؟

قَالُوا: لَا.

چه دل و جرأتی داشت.

حالا یک نکته‌ای دارد به غیر از این دل و جرأت یک چیز دیگر هم هست، حالا می‌گوییم، بگذارید آن قسمت را هم برای شما می‌خوانم.

لَا فَأَعْلَمُهُمْ.

به آنها گفت ماجرا چه بوده است.

فَهَابُوا أَنْ يَقْدَمُوا بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَكْرَاهٍ،

اینها از آن به بعد دیگر جرأت نکردند، یک چنین شرایط خاص و خطرناکی را برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به وجود بیاورند.

وَقَالَ أَبُو طَالِبٍ فِي ذَلِكَ،

که حالا یک شعری می‌گوید، من قبل از اینکه شعر را بخوانم. بعد این شعر را می‌خواند ظاهراً همان جا هم می‌خواند. شعر می‌خواند، این قسمت

برای من جالب است. چون این کار یک ماجرابی داشته است.

فَعَاتَبْتَهُ قُرَيْشٍ،

قریش خیلی سرزنشش کردند و از دستش ناراحت شدند.

وَقَالُوا: يَا أَبَا طَالِبٍ، لَقَدْ أَتَيْتَ عَظِيمًا وَجَنِيَّتَ أَنْتَ وَبَنُو أَبِيكَ،

تو خیلی کار بزرگی کردی، جنایت کردی تو و مثلاً پسر برادرت.

أ ما رأيت لهذا البيت حرمة حتى تشهر عدّة السلاح؟

تو نمی دانستی که داخل این بیت حرمت دارد و نباید سلاحی برهنه نشود، که حالا بعداً یک جوابی هم به اینها از این باب می دهد، این قسمت را نظر شما چیست؟

دقیقه ی ۸۰ تا ۹۰

حرف این است که ما می توانیم شمشیر بزنیم بکشیم و به قتل برسونیم، ولی تو حق دفاع نداری.

این روایت خیلی راهبردی است. یعنی در سیستم دفاعی، امنیتی، روانی هر جوری که بخواهیم حساب کنیم. خیلی این موضوع مهمی است. یعنی شکل پرداخت و ساخت آن خیلی اهمیت دارد. حالا آن شعر قبل از اینکه آنها آن سؤال را بپرسند، شعر شاید بیانش این طوری است، که آنجا به آنها فهماند که من می خواستم چه کار کنم، این جوری باشد، شاید هم رجز بعدش باشد.

وَأَلَا أُبَلِّغُ قَرِيْشًا حَيْثُ حَلَّتْ وَكُلَّ سَرَائِرٍ مِنْهَا غَدُورٍ

به قریش ابلاغ کنید که آنها در هر حالتی که باشند آن سرائر و آن حاشیه امنی که برای خودشان دارند، پوشالی است.

فَأَيُّ دَوَابِّهِ وَالضُّوَابِحِ عَادِيَاتٍ وَ مَا تَتَلَوُ السَّفَاسِرَةَ الشَّهْوَرِ

مانند اینکه می گوئیم **وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا**، الضُّوَابِحِ عَادِيَاتٍ هستیم، یا دارد این جوری می کند بعد قسم می خورم به الضُّوَابِحِ عَادِيَاتٍ و قسم می خورم به آنچه که السَّفَاسِرَةَ، کسانی که در کتاب های سفرها و کتاب هایشان راجع به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تلاوت داشتند و چیزی گفتند. من به این قسم می خورم.

لَا إِلَهَ إِلَّا مُحَمَّدٌ رَاعٍ حَفِيْظٍ وَوَدَّ الصَّدْرُ مَنْئِي وَالضَّمِيْرِ

و **إِلَّ** به معنی عهد، در سوره توبه هم هست، یعنی بحث حاشیه امنیتی که به واسطه عهد به وجود می آید. **إِلَّ** من نسبت به **إِلَّ** محمد، و اینکه در عهد من است و باید من مراقبش باشم، خیلی **رَاعٍ** و **حَفِيْظٍ** و خیلی هوشیار هستم. و **وَدَّ**، و تمام سینه من و **الضَّمِيْرِ** من در این راه مالا مال از مودت یا در این راستا است.

وَلَسْتُ بِقَاطِعِ رَحْمِي وَوَلَدِي وَ لَوْ جَرَّتْ مَظَالِمُهَا الْجُرُورِ

و من قطع رحم نمی کنم و از فرزندم جدا نمی شوم، حتی اگر همه ظالمان عالم در صف مقابل من قرار بگیرند و بخواهند جرّاری کنند، ظالمان جور کنند.

فِيَا لَلَّهِ دَرَّ بَنِي قَصِيٍّ لَقَدْ مَا حَلَّ عَرَصَتَهُمْ ثُبُورِ

به خدا قسم که بنی قصی، در بنی، افسوس ازش، در یک حالت افسوس دارد. یعنی اصلاً توقعی ازش نبود که در این موضوع بنی قصی کل رگ و ریشه قریش را دارد می گوید، در واقع افسوس و آه بر آنها که لقد ما حل عرصتهم ثبور، ثبور اسم کوه است، می گوید در این صورت وای بر بنی قصی که کوه بر سرشان خراب می کنم و کوه را بر سرشان می ریزم.

عشیه ینتحنون بأمر إفک و یستهوی حلومهم الغرور

آنها شبانه به فکر إفک و ترور و این حرف ها افتادند و آن حلوم آنان، آن آرزوها و خیال پردازی، خیال خام آنان، آنها را فریب داد.

فلا و أییک ما صدقت قریش و لا أمت رشادا إذ تشیر

به پدرت قسم قریش صداقت ندارد، این آم به معنی اشاره کردن است. می گوید که انسان تیز یعنی در خانه اگر کس است یک حرف بس است. و لا أمت رشادا إذ تشیر، و برای کسی که اهل اشارت باشد همین یک نکته کفایت می کند.

أ یامر جمعهم أفناء فھر و یقتل محمد و الأمر زور

آیا جمع آنان و همه طایفه فھر که باز به یک تعبیر دیگری دارد راجع به قریش صحبت می کند، به قتل او همت کردند و چه خیال باطلی کردند.

ألا ضلّت حلومهم جمیعا و أطلق عقل حرب لا تبور

اگر همه آنان هم سر این خیال خام گمراه شوند، أطلق عقل حرب، چنان جنگی با آنها می کنم که عقل کسی نرسیده باشد، یک جنگی که لاتبور باشد. یعنی اصلاً تمامی نداشته باشد. یا مثلاً فرسوده نشود فرسایش در آن نداشته باشد.

أ ترضی منکم الحلماء هذا و ما ذاکم رضی لی أن تبوروا

آیا حلماء، شما یا آن کسانی که عاقل هستند در شما نبود که همه آن عاقل های شما هم به این کار راضی شدید؟! اگر این طوری است، اگر رضایت شما این است، باید نابود شوید.

بنی أخی و نوط القلب منی و أبيض ماؤه غدق کثیر

پسر برادرم، بند دلم از من است و آب گوارای او مایه ی برکت است و آب او گوارا است، سیراب ساختن او مایه ی برکت و گوارایی زیاد است، مثل کوثری است.

و تشرب بعده الشبان ریا و أحمد قد تضمّنه القبور

گرسنه و تشنه، مثلاً شاید یعنی نمی گذارم آنها به طمعشان ...، مثلاً می گویم أف بر دنیا بعد از تو. یعنی من بنوشم بعد از اینکه او امکان نوشیدن نداشته باشد؟! و أحمد قد تضمّنه، و من او را حمد می کنم و تا قبر هم دست از حمایت و حمد او بر نمی دارم. درست معنی کردم؟

فکر می‌کنم همان‌طور که می‌گویید این یک اصطلاح است. در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بخواهد به او آسیبی وارد شود و در قبر وارد شود.

تشریح بعد الشبان ریا، آیا یک چنین چیزی امکان دارد که کسی که عطشان است سیراب شود؟!

دقیقه‌ی ۹۰ تا ۱۰۰

یعنی او نباشد و کسی سیراب شود؟ چون در بیت بالایی گفته بود آن خودش و ابيض مائه غدق كثير.

یعنی این چه فکری است که می‌کنید که او نباشد و کسی بتواند آب گوارا از گلویش پایین برود.

اگر به حزب الله یک چنین پیامی از حمایت برسد! یعنی همین شکلی و این موضوع چه غوغایی می‌تواند بکند. یعنی این شعر ابوطالبی می‌خواهد.

من کاری ندارم که آنها اعتقاد دارند یا نه، ولی پیامی که می‌خواهد برسد باید ابوطالبی باشد. پالس باید این‌طور برسد.

اگر این شعر نبود، اگر این بیان نبود، آن روایتی که در تاریخ است برای از بین بردن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای ما کفایت نمی‌کرد که بتوانیم عمق

فاجعه را بفهمیم. این شعر می‌گوید که همه دست به یکی کردند. گویی فقط یک ابوطالب علیه‌السلام وسط اینها وجود دارد که دارد دفاع می‌کند.

احتمال هم دارد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در یک جایی مخفی کردند که ببینند ابوطالب علیه‌السلام چه موضعی می‌گیرد که اگر موضع سستی گرفت

او را به شهادت برسانند. خیلی ابوطالب علیه‌السلام در حفظ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقش دارد. اگر همین صحنه ابوطالب علیه‌السلام نبود تمام بود.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به راحتی به قتل می‌رسانند. او رفته و محل اختفا را پیدا کرده است. حتماً پول داده است به یک سری افرادی که بروند

ببینند کجا هست. چقدر شرایط سختی داشتند.

و کیف یکون ذاکم (من) قریش و ما منا الضراعة و الفتور

چطور می‌تواند قریش بعد از این محمدی نباشد و قریش به زندگی خود ادامه بدهد. برای ما هیچ آبادی و رونقی وجود نخواهد داشت. حضرت

می‌گوید که اگر در برابر دین ما بایستید، در برابر همه دنیای شما می‌ایستم.

فأما تفعلوه فإن قلبی أبی أمرکم عنه نفور

اگر یک چنین کاری را هم قریش انجام دهد بداند که پدر من امر کرده است که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نفور نداشته باشم، جدا نباشم.

از این شعر می‌شود فهمید که روانشناسی دشمن این‌طور است که یک کارهایی انجام می‌دهد ببیند واکنش مؤمنان چطور است. مؤمنان واکنش

سخت نشان می‌دهند، اصلاً در باغ هستند، توجه به مسائل دارند. وقتی می‌بینند توجه به مسائل ندارند به راحتی کار خودشان را می‌کنند. وقتی می‌بیند

مؤمنان سخت هستند، عقب می‌نشینند. ما زبان و دست دشمن را دراز می‌کنیم. اگر ما مقاومت داشته باشیم، زبان و دست دشمن این‌قدر دراز نیست.

مثل اینکه این شعر را شما انتخاب کردید برای همین موقعیت. دقیقاً مربوط به یک چنین زمانی است.

علی دماء بدن عاطلات لئن هدرت لذلکم الهدور

من کلی شتر دارم، یعنی هر چه مال داشته باشم خون آنها را در این راه علیه شما هدر می‌کنم. چون اینجا عاقلات به شتر می‌رسد. این درست‌تر است.

وقام الضاربون بكلّ ثغر بأيديهم مهتدة ذكور

اینجا صحبت از مرزهایی می‌کند. الضاربون در هر مرزی باشند، اینجا منظور از مهتدة ذكور شاید هند را می‌گوید؛ مهتدة ذكور را می‌گوید. هر کس می‌خواهد باشد، از هر جا بخواهند بیایند. مثلاً از هند مردانه بیایند و باشند من مرز نمی‌شناسم. هر کس می‌خواهد باشد، بیاید کسی را دیگر نمی‌شناسم.

لتعترقني في الصفّ قدما أضارب حين تحزبه الأمور

این زبانی است که دشمن این زبان را می‌فهمد.

می‌توانید بروید من را بشناسید. تاریخچه من را در صف جنگ ببینید. أضارب حين تحزبه الأمور، من اتفاقاً وقت‌هایی که امور سخت می‌شود خیلی خطرناک‌تر هستم.

أرادی مّرة وأكرّ أخرى حذاراً أن تغور به الغور

من یک دفعه و حتی دفعات دیگری هشدار دادم و می‌دهم که این طرف‌ها پیدایتان نشود، نزدیک نشوید. یعنی اینکه در زمین فرو بروید. یعنی یک کاری می‌کنم آب شوید بروید در زمین

أزودهم بأبيض مشرفي إذا ما نابنا أمر كسير

شاید این بیت اصطلاح باشد. حدس می‌زنم با شمشیر باشد، شما را می‌زنم. إذا ما نابنا أمر كسير، خیلی می‌شکنم همه را یا شکننده می‌زنم. حتی به نظر من اگر دقت شود، مدل تکنیک شمشیر را هم می‌شود فهمید. اگر کسی فنان این کار باشد شاید بتواند بفهمد که منظور او چه تکنیکی هست.

دقیقه‌ی ۱۰۰ تا آخر

إذا سالت مجلحة صدوق كأنّ زهاءها رأس كبير

اینجا می‌گوید مجلحة به معنای حمله و اقدام شدید. اگر كأنّ زهاءها رأس كبير، مثل موج است. اگر امواج خروشان هم بیایند. حتی جیش بزرگی هم باشد از پس آن بر می‌آیم.

مجتمعة الصفوف أسود فھر و كان النّقع فوقهم يثور

این رسماً رجز است. تمام صفوف را جمع می‌کنم. مانند شیر سیاهی که بالا سر آنها می‌آید و فرود می‌آید و به آنها امان نمی‌دهد.

كأنّ الأفق محفوف بنار و حول النار أساد تزيير

آتشی به راه می اندازم که بیا و ببین. افق را به آتش می کشم.

بمعتزك المنايا في مكرّ
تخال دماءها قدرا تفور

این خواب مکاری که دیده‌اید را با خونی که می‌ریزم بیدارتان می‌کنم از آن خواب.

هنالك يا بنی تكون منی
بوادر لا يقوم لها ثبير

جالب هم هست که هر چند یک بار خطاب را می‌اندازد روی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. شروع می‌کند با او صحبت کردن. هنالك، آدم یاد

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ سوره كهف می‌افتد. هنالك يا بنی تكون منی، تو از من هستی. بوادر لا يقوم لها ثبير، یک چیزی شبیه این ضرب المثل که مگر

می‌شود تو که از من باشی، من از تو جدا شوم.

كدهمه الصّخور من الروابي
إذا ما الأرض زلزلها النذير

داشتم فکر می‌کردم از زلزله هم استفاده کنیم. ایشان از تعبیر زلزله هم استفاده می‌کنند. زلزله خیلی چیز مهیبی است. می‌گوید مثلاً سخره را از جای

خود، روابی؛ جدا می‌کنم مثل زلزله‌ای که هشدار دهنده و مهیب است.

به فلا تحفل لقليلهم فإنّ
و ما حلت لكعبته النذور

حرف اینها را گوش نده. ظاهراً این تبلیغی که اینها می‌کردند، حرمت کعبه را توی ابوطالب شکستی. به این حرف محفلی اینها گوش نده. من حرمت

کعبه را نشکستم.

وقیّ دون نفسك إن أرادوا
بك الدهياء أو سالت بحور

من حفظ می‌کنم، هر تهدیدی که حتی اگر به عظمت دریا باشد.

أيا ابن الأنف أنف بنی قصیّ
كأنّ جبينك القمر المنير

ای کسی که بینی بنی‌قصی هستی، یعنی در نقطه روشن و مایه فخر بنی‌قصی هستی،

لك الله الغداة و عهد شيخ
تجنّبہ الفواحش و الفجور

گویی پیشانی تو ماه روشن است. می‌گوید که عهد می‌بندم. صبح عهد می‌بندم. عهد شیخی که از فواحش و فجور دور است. من یک چنین عهدی

با تو بستم.

بتحفاظ و نصره أريحيّ
من الأعمام أعضاد نصور

که تو را نصرت می‌کنم از اعمام، شاید اینجا اشاره او به ابولهب باشد.

این شعر در اینجا به پایان می‌رسد. بعدی هم چون دو بیت هست من بخوانم اگر اجازه بدهید.

قریش می گوید که تو کار بزرگی کردی. حرمت کعبه را داشتی می شکستی. سلاح آوردی. در دو بیت این طور جواب می دهد.

لقد كان منى ما رأيتم وإني لأعظم حق البيت والركن والحجر

شما که دیدید من چطور هستم. اتفاقاً عظمت بیت و رکن را می شناسید که من چقدر مراعات می کنم.

وليس اختراط السيف يا قوم فاعلموا بأعظم عند الله جرما من الغدر

ولی این را بدانید، اینکه کسی شمشیر بیاورد حرمت کعبه را نشکسته است. آن چیزی که حرمت شکنی اعظم است نزد خدا آن جرمی است که از این بدجنسی و غدر و حيله شما دارد اتفاق می افتد.

من چنین شعری در عمرم ندیده بودم. اصلاً حماسی تر از این ندیده بودم.

خیلی خوب بود ان شاء الله که خداوند به برکت حضرت ابوطالب عليه السلام و این دفاع های جانانه ایشان به حزب الله لبنان روحیه مجددی بدهد تا بتوانند جلوی صف دشمنان، خیلی بیش از پیش بایستند و به ما هم توفیق ملحق شدن به آنها را بدهد.

تقدیر به چشم منتظر

در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان